اَلدّرسُ الثّالِثُ

((اَلْعِلمُ صَيْدٌ وَ الْكِتابَةُ قَيْدٌ.)) فَـ ((قَيِّدوا الْعِلمَ بِالْكِتابَةِ.)) رَسولُ اللّهِ ﷺ

(مبتدا، خبر، مبتدا، خبر، فعل امر من باب تفعیل، مفعول)

دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.

اَلْكُتُبُ طَعامُ الْفِكْرِ

(عَنْ كِتابِ «أَنا» لِعَبّاس مَحمود الْعَقّاد، بِتَصرُّفٍ)

کتاب‌ها خوراکِ اندیشه‌اند.

(از کتاب «أنا» نوشتهٔ عباس محمود العقاد، با تصرّف)

إنَّ الْكُتُبَ طَعامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعامٌ، كَما توجَدُ أَطْعِمَةٌ لِكُلِّ جِسْمٍ.

(نائب فاعل)

کتاب‌ها، خوراک اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد، همان‌گونه که برای هر بدنی خوراک‌هایی وجود دارد.

وَ مِنْ مَزايَا الجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذاءً مُناسِباً لِنَفْسِهِ،

(اسم فاعل در نقش صفت)

و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می‌کند.

وَ كَذٰلِكَ الْإنسانُ الْعاقِلُ يَستَطيعُ أَنْ يَجِدَ غِذاءً فِكريّاً في كُلِّ مَوضوعٍ،

(اسم مفعول در نقش مضاف الیه)

و همچنین انسان خردمند(دانا) می‌تواند که در هر موضوعی خوراکی فکریِ بیابد.

وَ إنَّ التَّحديدَ في اخْتيارِ الْكُتُبِ كَالتَّحديدِ في اخْتيارِ الطَّعامِ، كِلاهُما لا يَكونُ إلّا لِطِفْلٍ أَو مَريضٍ.[20]

(مستثنی منه محذوف)

و محدودسازی گزینش کتاب‌ها مانند محدودسازی گزینش خوراک است، هر دوی آنها فقط برای یک کودک یا بیمار است.

إذا كانَ لَكَ فِكْرٌ قادِرٌ تَستَطيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ ما تَقْرَأُ؛ فَاقْرَأْ ما تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛[21]

(صفت جمله وصفیه)

اگر اندیشه‌ای توانمند داری که به کمک آن می‌توانی آنچه را می‌خوانی بفهمی، پس از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان. (ترجمه‌ی روان: هر کتابی را دوست داری بخوان)

فَالتِّجارِبُ لا تُغْنينا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلافِ السِّنينَ، وَ لا يُمْكِنُ أَن تَبْلُغَ تَجرِبَةُ الْفَردِ الْواحِدِ أَكثَرَ مِن عَشَراتِ السِّنينَ.

تجربه‌ها، ما را از کتاب‌ها بی نیاز نمی‌کنند؛ زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند، و امکان ندارد که تجربهٔ یک فرد به بیشتر از ده‌ها سال برسد (بیشتر از چند دهه).

وَ لا أَظُنُّ أَنَّ هُناكَ كُتُباً مُكَرَّرَةً، لِأَنّي أَعتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْواحِدَةَ إذا طَرَحَها أَلفُ كاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.

(فعل شرط، جواب شرط)

و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد، زیرا من اعتقاد دارم(بر این باورم) که یک فکر (ایده) را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار فکر(ایده) می‌شود.

---

[20] كِلاهُما لا يَكونُ ... : هر دویشان جز برای یک کودک یا بیمار نیست. (هر دویشان تنها برای یک کودک یا بیمار است.)

[21] إذا كانَ لَكَ فِكْرٌ .... : اگر اندیشه‌ای توانا داری که به کمک آن بتوانی آنچه را می‌خوانی دریابی، پس از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان.

DaneshSad دانش صد

مفعول مضاف إليه
وَ لِهٰذا أُريدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوضوعِ الْواحِدِ آراءَ عِدَّةِ كُتّابٍ،
و بنابراین می‌خواهم در یک موضوع (موضوع یکسان) نظرهای چند نویسنده را بخوانم.

اسم تفضیل
لِأَنَّ هٰذَا الْعَمَلَ أَمْتَعُ وَ أَنْفَعُ مِنْ قِراءَةِ الْمَوضوعاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلاً أَقْرَأُ فِي حَياةِ «نابليونَ» آراءَ ثَلاثينَ كاتِباً،
زیرا این کار از خواندن موضوع‌های متعدّد لذت‌بخش‌تر و سودمندتر است، مثلاً در زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده را می‌خوانم.

مبتدأ خبر اسم فاعل اسم تفضیل جمله وصفیه
وَ أَنا واثِقٌ أَنَّ كُلَّ كاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نابليون بِأَوْصافٍ لا تُشْبِهُ أَوْصافَ الْكُتّابِ الْآخَرينَ[۲۲].
و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده که شبیه صفت‌های نویسندگان دیگر نیست.

صفت مفرد جمله وصفیه مفعول مطلق نوعی اسم فاعل اسم فاعل
فَرُبَّ كِتابٍ يَجْتَهِدُ الْقارِئُ فِي قِراءَتِهِ، ثُمَّ لا يَخرُجُ مِنْهُ بِفائِدَةٍ، وَ رُبَّ كِتابٍ يَتَصَفَّحُهُ قارِئُهُ؛ فَيُؤَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأثيراً عَميقاً يَظْهَرُ فِي آرائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نَبَرد، و چه بسا کتابی که خواننده‌اش آن را سریع مطالعه کند؛ امّا در روانش به گونه‌ای ژرف تأثیر می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

جواب شرط فعل شرط
أَمّا الْكِتابُ الْمُفيدِ فَهُوَ الَّذي يَزيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَياةِ وَ قوَّتَكَ عَلَى الْفَهمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذا وَجَدْتَ ذٰلِكَ فِي كِتابٍ، كانَ جَديراً بِالْعِنايَةِ وَ التَّقْديرِ. اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد، و اگر آن را در کتابی یافتی، شایانِ توجّه و قدردانی است.

مبتدأ خبر اسم فاعل
اَلْعَقّادُ أَديبٌ وَ صَحَفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَشاعِرٌ مِصريٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصلٍ كُرديٍّ.
عقّاد ادیب (نویسنده)، روزنامه‌نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادرِ او از نژاد کرد است (اصالتی کردی دارد).

حصر= مستثنی منه محذوف موصوف صفت
فَكانَ الْعَقّادُ لا يَرَى الْجَمالَ إلّا الْحُريَّةَ؛ وَ لِهٰذا لانُشاهِدُ فِي حَياتِهِ إلّا النَّشاطَ[۲۳] عَلَى رَغْمِ ظُروفِه الْقاسِيَةِ[۲۴].
مضاف الیه
عقّاد زیبایی را فقط در آزادی می‌دید (عقّاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی‌دید)؛ و برای همین در زندگی‌اش با وجود شرایط دشوارش فقط شادابی (فعّالیّت) می‌بینیم.یا با وجود شرایط سخت و دشوارش چیزی به جز نشاط نمی‌بینیم.[۲۵]

اسم تفضیل اسم مکان اسم فاعل اسم تفضیل اسم مکان اسم فاعل
يُقالُ إنَّهُ قَرَأَ آلافَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتّابِ فِي مِصرَ. فَقَدْ أَضافَ إِلَى[۲۶] الْمَكتَبَةِ الْعَرَبيَّةِ[۲۷] أَكثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتابٍ فِي الْمَجالاتِ[۲۸] الْمُختَلِفَةِ.
گفته می‌شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم‌ترین نویسندگان در مصر است. بی گمان او بیشتر از صد کتاب در زمینه‌های مختلف(گوناگون) به کتابخانهٔ عربی افزوده است.

---

[۲۲] آخَر: اسم تفضیل و مؤنثش أُخرَى / آخِر: اسم فاعل و مؤنثش آخِرَة
[۲۳] نشاط: فعالیت، کار، چابکي، زنده دلي، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن
[۲۴] با جمع مکسر غیر عاقل همچون مفرد مؤنث رفتار می شود. ظُروفِه الْقاسِيَة. برای ظروف ، صفت مفرد مؤنث (القاسية) آورده شده است.
[۲۵] این عبارت جایگزین می شد بهتر بود: لَمْ يَتَوَقَّفْ إِنْتاجَهُ الْأَدَبِيَّ بِالرَّغْمِ مِنَ الظُّروفِ الْقاسِيَةِ الَّتي مَرَّ بِها.
[۲۶] وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتّابِ ... فَقَد أَضافَ إِلَى الْمَكتَبَةِ الْعَرَبيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدٌ مِنْ ... فَقَد أَضافَ لِـ (افزود به)الْمَكتَبَةِ ...أَضافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد)
[۲۷] الْمَكتَبَةِ الْعَرَبيَّةِ: مَجموعُ الْكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفاتِ الَّتي تُكَوِّنُ التُّراثَ الْعَرَبِيَّ.
[۲۸] **اَلْمَجالات:** زمینه‌ها (جمع سالم مؤنث) و مفرده: اَلْمَجال(اسم مکان، مفرد مذکر)

DaneshSad دانش صد

حصر= مستثنی منه محذوف

ما دَرَسَ الْعَقّادُ إلّا فِي الْمَرحَلَةِ الْإبتِدائيَّةِ، لِعَدَمِ وُجودِ مَدْرَسَةٍ ثانَويَّةٍ في مُحافَظَةِ أَسْوان الَّتي وُلِدَ وَ نَشَأَ فيها.

عقّاد به دلیل نبودن (بخاطر عدم وجود) دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحلهٔ دبستان (ابتدایی) درس خوانده است.

وَ مَا اسْتَطاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إلَى الْقاهِرَةِ لِتَكميلِ دِراسَتِهِ.

و خانواده‌اش نتوانست که برای تکمیل تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد.

حصر= مستثنی منه محذوف — معادل ماضی استمراری

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقّادُ إلّا عَلَىٰ نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإنْجِليزيَّةَ مِنَ السَّيّاحِ الَّذينَ كانوا يَأتونَ إلَى مِصرَ لِزيارَةِ الْآثارِ التّاريخيَّةِ.

پس عقّاد تنها به خودش تکیه کرد. (عقّاد به کسی جز خودش تکیه نکرد). پس انگلیسی را از جهانگردانی (گردشگرانی) که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند، یاد گرفت.

اَلْمُعْجَم

أَضافَ: افزود	**تَصَفَّحَ:** ورق زد، سریع مطالعه کرد	**اَلْمُفَكِّر:** اندیشمند
(مضارع: يُضيفُ/ مصدر: إضافَة)	**اَلثّانَويَّة:** دبیرستان	**نَشَأَ ـَ:** پرورش یافت
أَغْنَى: بی‌نیاز گردانید	**اَلْجَدير:** شایسته	**اَلْواثِق:** مطمئن
(مضارع: يُغْني/ مصدر: إغناء)	**اَلصَّحَفيّ:** روزنامه‌نگار	**هُناكَ:** وجود دارد، آنجا
أَغْناهُ عَنهُ: او را از آن بی‌نیاز کرد.	**اَلظُّروف:** شرایط «مفرد: اَلظَّرْف»	**يُقالُ:** گفته می‌شود «مجهولِ يَقولُ»
اَلْأَمتَع: لذّت‌بخش‌تر	**اَلْقاسي:** سخت و دشوار	
اَلتَّحْديد: محدود کردن	**اَلْكُتّاب:** نویسندگان «مفرد: اَلْكاتِب»	
(ماضی: حَدَّدَ/ مضارع: يُحَدِّدُ)		

حَوْلَ النَّصّ

أ. عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✗

۱- دَرَسَ الْعَقّادُ في جامِعَةِ أَنقَرَة وَ حَصَلَ عَلَىٰ دُكتوراه فَخريَّةٍ مِنْها. .....✗.....

عقّاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و از آن [دانشگاه] دکترای افتخاری به دست آورد.

۲- رُبَّ كِتابٍ تَجْتَهِدُ في قِراءَتِهِ، ثُمَّ لا تَحْصُلُ عَلَى فائِدَةٍ مِنْهُ. .....✓.....

چه بسا کتابی که در خواندنِ آن تلاش کنی (تلاش می‌کنی)، بعد فایده‌ای از آن به دست نیاوری (نمی‌آوری).

۳- اَلكُتُبُ تَجارِبُ آلافِ الْعُلَماءِ عَلَى مَرِّ السِّنينَ. .....✓.....

کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌هاست.

٤- يَعتَقِدُ الْعَقّادُ أَنَّ الْجَمالَ جَمالُ الْحُرّيَّةِ. .....✓.....

عقّاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیباییِ آزادی است.

٥- لا طَعامَ لِفِكْرِ الْإنسانِ. .....✗.....

هیچ خوراکی برای اندیشهٔ انسان نیست.

DaneshSad دانش صد

ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئِلَةِ التّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرسِ.

معادل ماضی منفی

١- لِماذا لَمْ يُواصِلِ الْعَقّادُ دِراسَتَهُ فِي الْمَدرَسَةِ الثّانَوِيَةِ؟ چرا عقّاد تحصیلات خود را در مدرسهٔ متوسطه ادامه نداد؟
لَمْ يُواصِلِ الْعَقّادُ دِراسَتَهُ لِعَدَمِ وُجودِ مَدْرَسَةٍ ثانَوِيَّةٍ فِي مُحافَظَةِ أَسْوان الَّتي وُلِدَ وَ نَشَأَ فيها.

٢- بِأَيِّ شَيءٍ شَبَّهَ الْعَقّادُ التَّحديدَ فِي اخْتيارِ الْكُتُبِ؟ عقّاد محدود کردن انتخاب کتاب‌ها را به چه چیزی شبیه کرده است؟
شَبَّهَ الْعَقّادُ التَّحديدَ فِي اخْتيارِ الْكُتُبِ بِالتَّحديدِ فِي اخْتيارِ الطَّعامِ.

٣- كَمْ كِتاباً أَضافَ الْعَقّادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟ عقّاد چند کتاب به کتابخانهٔ عربی افزود؟
فَقَد أَضافَ إِلَى الْمَكتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكثَرَ مِن مِئَةِ كِتابٍ.

٤- مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقّادُ اللُّغَةَ الْإِنجليزِيَّةَ؟ عقّاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت؟
فَقَد تَعَلَّمَ الْإِنْجِليزِيَّةَ مِنَ السُّيّاحِ الَّذينَ كانوا يَأتونَ إِلَى مِصرَ لِزيارَةِ الْآثارِ التّاريخِيَّةِ.

٥- ما هوَ مِقْياسُ الْكُتُبِ الْمُفيدَةِ؟ معیار و سنجش کتاب‌های مفید چیست؟
الْكِتابُ الْمُفيدِ هُوَ الَّذي يَزيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَياةِ وَ قوَّتَكَ عَلَى الْفَهمِ وَ الْعَمَلِ.

٦- ما هيَ مَزايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ؟ برتری و امتیازهای بدن نیرومند چیست؟
مِنْ مَزايَا الجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذاءً مُناسِباً لِنَفْسِهِ.

إعلَموا

أسلوبُ الإستِثناءِ

جمله مثبت
جمله منفی + مستثنی منه موجود

به این جمله دقّت کنید.

«حَضَرَ الزُّمَلاءُ فِي صالَةِ الامْتِحانِ إلّا حامِداً» همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

- کلمه «حامِداً» در جملهٔ بالا مُستَثنی، «الزُّمَلاءُ» مستثنی مِنهُ[٢٩] و «إلّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

حَضَرَ	الزُّمَلاءُ	فِي صالَةِ الامْتِحانِ	إلّا	حامِداً
	مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی
الزُّمَلاءُ	حَضَروا	فِي صالَةِ الامْتِحانِ	إلّا	حامِداً
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنفاقِ إلّا الْعِلْمَ.

مستثنی منه — ادات استثناء — مستثنی

[٢٩] مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند«الزُّمَلاءُ حَضَروا فِي صالَةِ الْامْتِحانِ إلّا حامِداً » مستثنی مِنه «واو» در «حَضَروا» نیست؛ بلکه مرجعِ این «واو» یعنی «الزُّمَلاءُ» مستثنی مِنه است.

DaneshSad دانش صد

کار در کلاس(۱): تَرجِمْ ما یَلـي، ثُمَّ عَیِّنِ الْمُستَثنیٰ وَ الْمُستَثنیٰ مِنهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيءٍ هالِكٌ إلّا وَجهَهُ....﴾ القَصَص: ۸۸

همه چیز جز چهرهٔ او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُم أَجمَعونَ ۝ إلّا إبليسَ اسْتَكبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همهٔ فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد.(مؤلّف کتاب)

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند *مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

در آن هنگام همهٔ فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبّر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

۳- كُلُّ عَينٍ باكِيَةٌ يَومَ الْقيامةِ إلّا ثَلاثَ أَعيُنٍ: عَينٌ سَهِرَتْ[۱] في سَبيلِ اللّهِ، وَ عَينٌ غُضَّتْ[۲] عَنْ مَحارِمِ* اللّهِ، وَ عَينٌ فاضَتْ[۳] مِنْ خَشيَةِ[۴] اللّهِ. رَسولُ اللّهِ ﷺ

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرّمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

۴- كُلُّ وِعاءٍ[۵] يَضيقُ[۶] بِما جُعِلَ فيهِ إلّا وِعاءَ الْعِلْمِ؛ فَإنَّهُ يَتَّسِعُ[۷] بِهِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ

[گنجایش] هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.

۵- كُلُّ شَيءٍ يَرْخُصُ[۸] إذا كَثُرَ إلّا الْأَدَبَ؛ فَإنَّهُ إذا كَثُرَ غَلا[۹]. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ

هرچیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می‌شود.

۶- لا تَعْلَمُ زَميلاتـي اللُّغَةَ الْفَرَنسيَّةَ إلّا عَطيَّةَ.

به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند.(نمی‌دانند)

۷- حَلَّ الطُّلّابُ مَسائِلَ الرّياضيّاتِ إلّا مَسأَلَةً.

دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

---

* **مَحْرُمَة** :ج **مَحَارم**[حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

۱. سَهِرَ ـَ : بیدار ماند
۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد
۳. فاضَ: روان شد
۴. اَلْخَشيَة: پروا
۵. اَلْوِعاء: ظرف «جمع: اَلْأَوعيَة» = الْإناء «جمع: آنية»
۶. ضاقَ: تنگ شد
۷. اِتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضاقَ
۸. رَخُصَ: ارزان شد
۹. غَلا: گران شد ≠ رَخُصَ

DaneshSad دانش صد

یک نکته در ترجمه: ← جمله منفی + مستثنی منه محذوف + إلّا حصریه

هنگامی است که پیش از إلّا **جملهٔ منفی** آمده و **مستثنی مِنه ذکر نشده باشد**، می‌توانیم عبارت را به صورت **مثبت و مؤکَّد نیز** ترجمه کنیم؛ مثال:

إلّا به معنای «فقط و تنها» با **فعل مثبت** و ایجابی می‌آید.

إلّای «حصریه» تاگید را می‌رساند.

ما شاهَدتُ في المَكتَبَةِ إلّا كاظماً. ← در کتابخانه، [کسی] جز کاظم را ندیدم.

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم. ← ما شاهَدتُ في المَكتَبَةِ إلّا كاظماً.

إختَبِرْ نَفسَكَ(۲): تَرجِمِ العِباراتِ التّالِيَةَ.

۱- ﴿ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ... ﴾ الأنعام: ۳۲ **اسلوب حصر چون مستثنی مِنه ذکر نشده است.**
زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است.
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند)

۲- ﴿... لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ یوسف:۸۷ **اسلوب حصر چون مستثنی مِنه ذکر نشده است.**
تنها گروه کافر [۳۰] از رحمت خدا نومید می‌شوند.
جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (مؤلف کتاب)
جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.(فولادوند)

۳- ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ (مستثنی منه) لَفِي خُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ (مستثنی) آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴾ العَصر: ۲ و ۳ **اسلوب استثنا**
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیك انجام داده‌اند...

٤- قَرَأْتُ الْكِتابَ التّاريخيَّ إلّا مَصادِرَهُ [۳۱]. **اسلوب استثنا**
کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم.

۵- اِشْتَرَيْتُ أنواعَ (مستثنی منه) الْفاكِهَةِ إلّا الأَناناسَ (مستثنی). **اسلوب استثنا**
انواع میوه را به جز آناناس خریده‌ام یا خریدم.

معنای فقط و تنها با «إنّما» و «إلّا»

از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إنّما»

جمله ای که با إنّما شروع شده باشد،
در ترجمه از تعابیری مانند «فقط-تنها-بدون شکّ و ..» استفاده می‌کنیم.
إنّما النّاسُ لأُمٍ و لأَبٍ. مردم فقط از یک پدر و مادرند.
إنّما الْفَخْرُ بِعَقْلٍ ثابِتٍ وَ حَياءٍ وَعَفافٍ وَ أَدَبٍ. افتخار فقط به عقلی استوار و حیا و پاکدامنی و ادب است.
إنّما الْعِزَّةُ لِلّهِ وَ لِرَسولِهِ وَ لِلْمُؤمنينَ. عزّت فقط از آنِ خداوند و پیامبرش و مؤمنان است.
إنّما يَخشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند.
إنّما يَتَذَكَّرُ اولوا الأَلباب. فقط خردمندان پند می‌گیرند.

[۳۰] «خبر،صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره» در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می شوند.
[۳۱] مَصادِرُ: منابع

DaneshSad دانش صد

از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إلّا»

نکته‌های کلیدی:

دو شرط لازمه تا در ترجمه جمله دارای **إلّا** ، از تعابیری مانند «**فقط-تنها**» استفاده کنیم.

۱) جمله منفی[۳۲] باشد(ما، لای نفی، لم، لن، لای نفی جنس، لیس) یا استفهامی (أ،هَل) یا لای نهی

۲) مستثنی منه حذف شده باشد

یعنی کلمه بعد از إلّا را نتوانی از چیزی جدا کنی

یا نقص در ارکان جملهٔ قبل از إلّا (راه فهمیدنش هم اینست که معنای جملهٔ قبل از إلّا ناقص باشد

یا **هنگام ترجمه، جمله با حذف إلا زیبا و کامل بشود.**

ترجمه إلّا با فعل منفی

تنها + کلمه بعد از إلّا+ فعل مثبت

[کسی یا چیزی] + به جز یا مگر + کلمه بعد از إلّا+ فعل منفی

ما نُرسِلُ	الأنبياء	**إلّا**	مُبشّرينَ	و مُنذرينَ.
فعل منفی	مفعول	اداة استثناء	حال	

پیامبران را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. یا پیامبران را جز بشارت دهنده و بیم دهنده نـفرستادیم.

تفاوت إلّا با إن+لا تفاوت ألّا با أ لا توجه به تلفظ ألّا (أن + لا)

لاتَقُلْ كَلمَةً إلّا الْحَقَّ. (إلّا: اداة استثناء+ اسم)

هلْ جزاءُ إلّاحسانِ **إلّا** إلّاحسانُ >(إلّا: اداة حصر+ اسم)

إلّا تحاوِلْ فلم تنجحْ

(إنْ + لای نفی+ تحاولون) که إن شرطیه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به سکون تغییر کند.

أ لا تَعلَمُ أنَّ فسيلةَ الجوز لا تُثمرُ عادةً.

(أ به معنی آیا + لای نفی+ تَعلَمُ)

ألا يا أيُّها الساقی آدر كأساً وَ ناوِلها.

(ألا به معنی هان، آگاه باش: حرف تنبیه و آگاهی است)

إنَّ الْقُرآنَ يَأمُرُ الْمُسلِمينَ **ألّا** يَسُبُّوا مَعبوداتِ الْمُشرِكينَ وَ الْكُفّارِ.

(أن + لای نفی+ يَسُبُّونَ) که أن ناصبه باعث شده نون از آخر فعل مضارع حذف شود.

يا إبليسُ ما لَكَ **ألّا** تَكونَ مَعَ السّاجِدينَ

(أن + لای نفی+ تكونُ) که أن ناصبه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به فتحه تغییر کند.

مستثنی منه: اسمی که بتوان از آن کسی یا چیزی را جدا کرد.

مثنی و جمع (الوالدينِ- الطلّاب-النّاس و ..)/دارای مفهوم عام باشد(كُلّ-جميع- أحد-إنسان-كلاماً و...)/ضمير متكلم مع الغير و غير مفرد(نحن-نا-هم و ...)

[۳۲] ممکن است فعل بار معنایی منفی داشته باشد؛ مانند: يَئِسَ:نومید شد، رفض: نپذیرفت، يقنط: نومید می‌شود، أبَى: امتناع ورزید

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمارينُ

●اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: أُكْتُبْ كَلِمَةً مُناسِبَةً لِلتَّوضيحاتِ التّاليَةِ مِنْ كَلِماتِ الْمُعجَمِ.

لا نفی جنس

١- جَعَلَهُ غَنِيّاً لا حاجَةَ لَهُ. **أَغنَى: بی نیاز گردانید**

او را بی نیاز ساخت که هیچ نیازی نداشته باشد.

٢- شَخصٌ يَكْتُبُ مَقالاتٍ فِي الصُّحُفِ. **اَلصَّحَفِيّ: روزنامه‌نگار**

شخصی که در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نویسد.

٣- اَلْمَرحَلَةُ الدِّراسِيَّةُ بَعْدَ الْإبتِدائِيَّةِ. **اَلثّانَوِيَّة: متوسطه، دبیرستان**

مرحلهٔ تحصیلی بعد از دبستان

٤- اَلْعالِمُ الَّذي لَهُ أَفكارٌ عَميقَةٌ وَ حَديثَةٌ. **اَلْمُفَكِّر: اندیشمند**

دانشمندی که اندیشه‌هایی ژرف و نو (مدرن) دارد.

٥- اَلْأَوضاعُ وَ الْأَحوالُ الَّتي نُشاهِدُها حَوْلَنا. **اَلظُّروف: شرایط**

اوضاع و احوالی که اطرافمان می‌بینیمش.

●اَلتَّمرينُ الثّاني: ضَعْ فِي الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً مِنَ الْكَلِماتِ التّاليَةِ.

١- سِعْرُ الْعِنَبِ ..... في نِهايَةِ الصَّيفِ بِسَبَبِ وُفورِهِ في السّوقِ.

(يَغْلو☐ يَرْخُصُ☑ يَكْثُـرُ☐ يَغُضُّ☐)

يَغْلو (گران می‌شود)/يَرْخُصُ(ارزان می‌شود)/ يَكْثُـرُ(زیاد می‌شود)/يَغُضُّ(کاهش می‌دهد)

قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار **ارزان می‌شود**.

٢- أعْطَى الْمُديرُ مَسؤوليَّةَ الْمَكتَبَةِ لِـزَميلي وَ هُوَ ..... بِها.

(جَديرٌ☑ شَلّالٌ☐ تِلْفازٌ☐ ظُروفٌ☐)

جَديرٌ(شایسته)/ شَلّالٌ(آبشار)/ تِلْفازٌ(تلفن)/ ظُروفٌ(شرایط)

مدیر مسئولیّت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او **شایستهٔ** آن بود.

٣- ذَهَبْنا إلَى الْبُستانِ وَ ..... التُّفّاحاتِ وَ الرُّمّاناتِ.

(طَبَعْنا☐ تَصَفَّحْنا☐ رَكِبْنا☐ أَكَلْنا☑)

طَبَعْنا:چاپ کردیم/ تَصَفَّحْنا: ورق زدیم/ رَكِبْنا: سوار شدیم/ أَكَلْنا: خوردیم

به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.

٤- صَنَعْتُ ..... جَميلاً مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.

(وِعاءً☑ زُجاجاً☐ حَديداً☐ نُحاساً☐)

وِعاءً: ظرفی = إناء/ زُجاجاً: شیشه‌ای/ حَديداً: آهنی/ نُحاساً: مسی

ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.

DaneshSad دانش صد

۵- حارِسُ الْفُندُقِ ..... كُلَّ اللَّيلِ مَعَ زَميلِهِ.

(يُخَفِّضُ☐ يُـمَرِّرُ☐ يَقْذِفُ☐ يَسْهَرُ☑)

يُخَفِّضُ:پایین می‌آورد، تخفیف می‌دهد/ يُـمَرِّرُ: تلخ می‌کند/ يَقْذِفُ: پرتاب می‌کند/ يَسْهَرُ:بیدار می‌ماند

نگهبان هتل ، همهٔ شب (سراسر شب) را همراه دوستش بیدار می‌مانَد.

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ : اِمْلَأِ الْجَدْوَلَ بِكَلِماتٍ مُناسِبَةٍ.

		اَلرَّمْز ◄				
۱	دشمنی: عدوان	ع	د	و	ا	ن
۲	کبوتر: حمامة	ح	م	ا	م	ة
۳	به یاد آورنده: متذكّر	م	ت	ذ	ك	ر
٤	چادر: عَباءَة	ع	ب	ا	ء	ة
٥	گرفته شده: مَأخوذ	م	أ	خ	و	ذ
٦	آشنایی: تَعارُف	ت	ع	ا	ر	ف
۷	بُریده شده: مَقْطوع	م	ق	ط	و	ع
۸	آفتاب پرست: حِرْباء	ح	ر	ب	ا	ء
۹	پدیده: ظاهِرَة	ظ	ا	ه	ر	ة
۱۰	ماه‌ها: أَقْمار	أ	ق	م	ا	ر
۱۱	کارت، بلیت: بِطاقَة	ب	ط	ا	ق	ة
۱۲	فیلم‌ها: أَفْلام	أ	ف	ل	ا	م
۱۳	خمیر: مَعْجون	م	ع	ج	و	ن
۱٤	کالا: بِضاعَة	ب	ض	ا	ع	ة
۱٥	رودها: أَنْهار	أ	ن	ه	ا	ر
۱٦	یاد دادن: تَعليم	ت	ع	ل	ی	م
۱۷	آسانی: سُهولَة	س	ه	و	ل	ة
۱۸	بت‌ها: أَصْنام	أ	ص	ن	ا	م
۱۹	هزینه‌ها: نَفَقات	ن	ف	ق	ا	ت
۲۰	صندلی‌ها: كَراسيّ	ك	ر	ا	س	ی
۲۱	مادر: والِدَة	و	ا	ل	د	ة
۲۲	شلوار: سِرْوال	س	ر	و	ا	ل
۲۳	چارپایان: بَهائِم	ب	ه	ا	ئ	م
۲٤	فرستادن: إرْسال	إ	ر	س	ا	ل
۲٥	پرچم‌ها: أَعلام	أ	ع	ل	ا	م
۲٦	سنگ‌ها: حِجارَة	ح	ج	ا	ر	ة
۲۷	دانش‌آموز: تِلْميذ	ت	ل	م	ی	ذ
۲۸	برنامه‌ها: بَرامِج	ب	ر	ا	م	ج

﴿وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما﴾ الفرقان: ٦٣

و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند. (فولادوند)

عَباءَة
مَأخوذ
مُتَذَكِّر
حَمامَة
تَعارُف
حِرْباء
عُدْوان
مَقْطوع
ظاهِرَة
أَفْلام
بِطاقَة
أَقْمار
تَعْليم
أَنْهار
مَعْجون
بِضاعَة
سُهولَة
نَفَقات
سِرْوال
والِدَة
كَراسيّ
بَهائِم
أَعْلام
أَصْنام
تِلْميذ
إِرْسال
بَرامِج
حِجارَة

DaneshSad دانش صد

■ به بیان ویژگی‌های دستوریِ (ساختاری)کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «اَلتَّحليل الصَّرفي» می‌گویند.

در مورد اسم: نوع اسم(اسم فاعل، اسم مفعول،اسم تفضیل،اسم مبالغه یا مصدر)،تعداد(مفرد، مثنی، جمع و نوع آن)، جنس(مذکر،مؤنث)، معرفه یا نکره

در مورد فعل: نوع (ماضی،مضارع،امر)، معلوم یا مجهول

■ و به ذکر نقش دستوریِ کلمه، یعنی جایگاهِ آن در جمله در زبان عربی «اَلْمَحَلُّ الْإعرابيُّ» می‌گویند.

جمله اسمیه: مبتدا + خبر / جمله فعلیه: فعل + فاعل + مفعول / دیگر نقش‌ها: جار و مجرور یا مضاف الیه یا صفت

●اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: عَيِّنِ الصَّحيحَ في التَّحليلِ الصَّرفيِّ وَ الْمَحَلِّ الْإعرابيِّ لِما أُشيرَ إلَيهِ بِخَطٍّ.

{اَلْعُمّالُ الْمُجْتَهِدونَ يَشْتَغِلونَ في الْمَصْنَعِ.} {نَجَحَتِ الطّالِباتُ في الِامْتِحانِ.}

١- اَلْعُمّالُ	أ. اِسْمُ فاعِلٍ، جَمْعُ تَكسيرٍ وَ مُفْرَدُهُ «اَلْعامِلُ»	☑مُبْتَدَأٌ
	ب. اِسْمُ مُبالَغَةٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	فاعِلٌ
٢- اَلْمُجتَهِدونَ	أ. اِسْمُ فاعِلٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	☑صِفَةٌ
	ب. اِسْمُ مَفعولٍ، مُثَنّى، مُذَكَّرٌ، نَكِرَةٌ	مُضافٌ إلَيهِ
٣- يَشْتَغِلونَ	أ. فِعْلٌ مَضارِعٌ، مَعْلومٌ	☑خَبَرٌ
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهولٌ	فاعِلٌ
٤- اَلْمَصْنَعِ	أ. اِسْمُ مَفْعولٍ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	مُضافٌ إلَيهِ
	ب. اِسْمُ مَكانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	☑مَجْرورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (في الْمَصْنَعِ: جارٌّ وَ مَجْرورٌ)

١- نَجَحَتْ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ[1]، مَجْهولٌ	
	☑ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلومٌ	
٢- اَلطّالِباتُ	أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	مُبْتَدَأٌ
	ب. اِسْمُ فاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤَنّثٌ سالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	☑فاعِلٌ
٣- اَلِامْتِحانِ	أ. مَصْدَرٌ، مُفرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	☑مَجْروربِحَرْفِ جَرٍّ (في الِامْتِحانِ: جارٌّ وَ مَجْرورٌ)
	ب. اِسْمُ تَفضيلٍ، مُفرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِالْعَلَميَّةِ[2]	صِفَةٌ

١- فِعْلٌ ماضٍ: فعل ماضی ٢- مُعَرَّفٌ بِالْعَلَميَّةِ: معرفه به عَلَم بودن

اَلتَّمرينُ الْخامِسُ:

أ. كَمِّلِ الْفَراغاتِ في تَرْجَمَةِ النَّصِّ التّالي.

هُناكَ طائِرٌ يُسَمّىٰ «بَرْناكِل» يَبْني عُشَّهُ فَوْقَ جِبالٍ مُرتَفِعَةٍ بَعيداً عَنِ الْمُفتَرِسينَ. وَ عِنْدَما تَكْبُرُ فِراخُهُ، يُريدُ مِنْها أَنْ تَقْفِزَ مِنْ عُشِّـــهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْذِفُ الْفِراخُ نَفْسَها واحِداً واحِداً مِنْ جَبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفاعُهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِتْرٍ. وَ تَصْطَدِمُ بِالصُّخورِ عِدَّةَ مَرّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوالِدانِ أَسْـفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسـتَقْبِلانِ فِراخَـــهُما. سُـقوطُ الْفِراخِ مَشْـهَدٌ مُرْعِبٌ[1] جِدّاً. وَلٰكِنْ لا فِرارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْـمٌ مِنْ حَياتِـهَا الْقاسِيَةِ. ۱- المُرعِب: ترسناک

برای دبیر: بعیداً: «حال و صاحبها: عشّ» و می‌تواند «نایب مفعول فیه=مکانا بعیدا» باشد. / «أکثر»: از نظر دکتر عباچی← «حال و صاحبها: ارتفاع» و می‌تواند «نایب مفعول مطلق» باشد./ «عدَّةَ»: «نایب مفعول مطلق» / «أسفلَ»: «نایب مفعول فیه»=مکانا أسفل/ «جدّاً»: مفعول مطلق برای فعل محذوف و مانند آن : أیضاً، شکراً، عفواً، إضافةً، رجاءً، حتماً

پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل» ...نامیده.می‌شود..... [او] لانه‌اش را بر فرازِ کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان ..می‌سازد... و هنگامی که جوجه‌هایش ...بزرگ.می‌شوند.... از آنها می‌خواهند از لانهٔ بلندشـــان بپرند. جوجه‌ها .....یکی.یکی..... خودشـــان را از کوهی که بلندایِ آن به بیش از .....هزار... متر می‌رســـد، می‌اندازند. و چند بار با صـــخره‌ها ....برخورد.می.کنند... . پدر و مادر، پایینِ کوه چشم به‌راه می‌شوند و به پیشوازِ جوجه‌هایشان می‌روند. افتادنِ جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگیِ ...دشوار. شان است.

ب. أُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإعرابِيَّ لِما تَحْتَهُ خَطٌّ.

عُشَّهُ (**عُشّ: مفعول/ ـــهُ: مضاف الیه**) - مُرتَفِعةٍ (**صفت**) - فِراخُهُ (**فِراخُ: فاعل/ ـــهُ: مضاف الیه**) - الْفِراخُ (**فاعل**) - أَلْفِ (**مجرور به حرف جرّ**) - بِالصُّـــخورِ (**جار و مجرور**) - الْوالِدانِ (**فاعل**) - الْجَبَلِ (**م ضاف الیه**) - فِراخَ (**مفعول**) - سُـــقوطُ (**مبتدا**) - الْفِراخِ (**مضاف الیه**) - مَشْهَدٌ (**خبر**) - مُرْعِبٌ (**صفت**) - حَياةِ (**مجرور به حرف جرّ**) - الْقاسِيَةِ. (**صفت**).

ج. عَيِّنْ نَوْعَ «لا» في «لا فِرارَ مِنْهُ.»؟ حرف نفی جنس

د. اِبْحَثْ عَنْ مُتَضادِّ الْكَلِماتِ التّالِيَةِ في النَّصِّ: «تَحْتَ وَ قَريب وَ تَصغُرُ وَ قَصير وَ أَقَلّ وَ أَعلىٰ».

تَحْتَ ≠ فَوْق / قَريب ≠ بَعيد / تَصغُرُ ≠ تَكْبُرُ / قَصير≠ مُرتَفِع / أَقَلّ ≠ أَكثَر / أَعلىٰ ≠ أَسفَل

ه. أُكْتُبْ مُفرَدَ الْكَلِماتِ التّالِيَةِ: «جِبال وَ مُفتَرِسينَ وَ فِراخ وَ صُخور وَ مَرّات».

جِبال: جَبَل/ مُفتَرِسينَ: مُفتَرِس/ فِراخ: فَرْخ /صُخور: صَخْرَة / مَرّات: مَرَّة

اَلتَّمرينُ السّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.

۱- عَلِمَ: دانست	أَعْلَمُ مِنْ: داناتر از سَيَعْلَمونَ: خواهند دانست	اَلْعَلّامَة: بسیار دانا
۲- اِنْتَقَلَ: جابه‌جا شد	لا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی‌شود لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	رَجاءً، اِنْتَقِلوا: لطفاً جا به جا شوید.
۳- أَرْسَلَ: فرستاد	اَلْمُرْسَل: فرستاده شده أَرْسِلْ: بفرست	لا تُرْسِلْ: نفرست (للمذکر) نباید بفرستد(للمؤنث)

DaneshSad دانش صد

٤- عَبَدَ: پرستید	اَلْعابِدونَ: پرستنده أُعْبُدوني: مرا بپرستید	اَلْمَعابِد: پرستشگاه‌ها
٥- ساعَدَ: کمک کرد	اَلْمُساعِد: کمک کننده، یاور هُمْ ساعَدوني: آنها به من کمک کردند.	رَجاءً، ساعِدوني: لطفاً به من کمک کنید.
٦- طَبَخَ: پخت	اَلطَّبّاخ: آشپز طُبِخَ: پخته شد	اَلْمَطبوخ: پخته ، پخته شده
٧- تَكَلَّمَ: سخن گفت	اَلتَّكَلُّم: سخن گفتن تَكَلَّمْنا: سخن گفتیم	نَتَكَلَّمُ: سخن می‌گوییم

●اَلتَّمرينُ السّابِعُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإعرابِيَّ لِلْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ.

١- مُداراةُ النّاسِ نِصفُ الْإيمانِ.

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مُداراةُ: مبتدا / النّاسِ: مضاف الیه / نِصفُ: خبر / الْإيمانِ: مضاف الیه

٢- عَدوٌّ عاقِلٌ[٣٣] خَيرٌ مِن صَديقٍ جاهِلٍ.

دشمنِ عاقل بهتر از دوستِ نادان است.

عَدوٌّ: مبتدا /عاقِلٌ: صفت /خَيرٌ: خبر / صَديقٍ: مجرور به حرف جرّ/ جاهِلٍ: صفت

٣- يا حَبيبي، لا تَقُلْ كَلاماً إلّا الْحَقَّ أبداً.[٣٤]

دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

كَلاماً: مفعول / الْحَقَّ: مستثنی، مستثنی منه: کلاماً

٤- اَلْعِلْمُ في الصِّغَرِ كَالنَّقشِ في الْحَجَرِ.

علم در کودکی مانندِ نقش (کنده‌کاری) در سنگ است.

اَلْعِلْمُ: مبتدا / الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ«في»

٥- أَضعَفُ النّاسِ مَنْ ضَعُفَ عَن كِتمانِ سِرِّه.

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

أَضعَفُ: مبتدا ، مَن: خبر/ النّاسِ: مضاف الیه / كِتمانِ: مجرور به حرف جرّ/ سِرّ: مضاف الیه

---

[٣٣] برای دبیران: «عَدوٌّ عاقِلٌ خَيرٌ مِن صَديقٍ جاهِلٍ.» از جمله مواردی که مبتدا می تواند نکره واقع شود، نکره موصوفه است.
هرگاه مبتدای نکره دارای صفت مفرد باشد به صورت معرفه ترجمه می‌شود. دشمن دانا از دوست نادان بهتر است. **(معادل دشمن دانا به از نادانِ دوست)**

برای دانش آموز: عدوّ: مبتدا/عاقِلٌ: صفت/خيرٌ:خبر/ صديق: مجرور به حرف جرّ ، من صَديق: جار و مجرور/ جاهل: صفت

متضاد← جاهل≠ (عالِم = عاقِل) / صَديق≠ عَدوّ

[٣٤] أبداً: «همیشه» اما در جملات منفی به معنای «هرگز» می باشد.

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

● اَلتَّمرينُ الثّامِنُ: اِبْحَثْ عَنِ الأَسْماءِ التّاليَةِ في ما يَلي.

(اِسمِ الْفاعِلِ وَ اسْمِ الْمَفعولِ وَ اسْمِ الْمُبالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفضيلِ وَ اسْمِ الْمَكانِ)

وزن فاعل: مُـ ـعِـ
وزن مفعول: مُـ ـعَـ
وزن فَعّال: فَعّالَة
اسم بر وزن أفعَل -فُعلَى: خير و شرّ تفضيلي
وزن مَفعَل -مَفعِل- مفعلَة: جمع: مفاعِل

۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسّوءِ ...﴾ يوسف:۵۳

بي‌گمان نفس بسيار امر كننده به بدى است.(چرا كه نفس قطعاً به بدى امر مى‌كند فولادوند)

أ. أَمّارَةٌ: (وزن فَعّالَة، بسيار امر كننده): اسم مبالغه

۲- اِعْلَمْ بِأَنَّ «خَيْرَ الْإِخْوانِ أَقْدَمُـهُمْ». اَلإمامُ عَليٌّ عَلَيهِ السَّلامُ

بدان كه «بهترين ياران، قديمى‌ترينِ آنهاست.»

خَيْرَ(بهترين): اسم تفضيل/ أَقْدَمُ (وزن أَفعَل، قديمى‌ترين): اسم تفضيل

۳- «أَكْبَرُ الْحُمْقِ الْإِغراقُ في الْمَدحِ وَ الذَّمِّ.» اَلإمامُ عَليٌّ عَلَيهِ السَّلامُ

بزرگترين حماقت، زياده‌روى در ستايش و نكوهش است.

أَكْبَرُ (وزن أَفعَل، بزرگ‌ترين): اسم تفضيل

بيشتر بدانيم: أَكْبَرُ: مبتدا / الْحُمْقِ: مضاف اليه / الْإِغراقُ: خبر / في الْمَدحِ: جار و مجرور

٤- طَلَبُ الْحاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِها أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ[۳۵].

طلب نياز از نا اهلش سخت‌تر از مرگ است.

أَشَدُّ(وزن أَفعَل، سخت‌تر): اسم تفضيل

بيشتر بدانيم: طَلَبُ: مبتدا / الْحاجَةِ: مضاف اليه/ مِنْ غَيْرِ: جار و مجرور/ أَهْلِ: مضاف اليه/ ـها: مضاف اليه/ أَشَدُّ: خبر / مِنَ الْمَوْتِ: جار و مجرور

۵- «قُمْ عَنْ مَجلِسِـكَ لِأَبيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَميراً[۳۶].» اَلإمامُ عَليٌّ عَلَيهِ السَّلامُ

به احترام پدر و معلمت از جايت برخيز اگرچه فرمانروا باشى.

مَجلِس (وزن مَفعِل، محل نشستن و جا): اسم مكان/ معَلِّم (وزن مُفعِّل): اسم فاعل

٦- «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلومِ.» اَلإمامُ عَليٌّ عَلَيهِ السَّلامُ

روز[اجراى] عدالت بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستمديده است. (مفهوم: پشيمانى ستمگر را مى‌رساند.)

الظّالِمِ (وزن فاعِل): اسم فاعل/ أَشَدُّ (وزن أَفعَل، سخت‌تر): اسم تفضيل/ الْمَظلومِ (وزن مَفعول) اسم مفعول

بيشتر بدانيم: يَوْمُ: مبتدا / الْعَدْلِ: مضاف اليه / الظّالِمِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى» / أَشَدّ: خبر / يَوْمِ: مجرور به حرف جرّ«مِنْ»/ الْجَوْرِ: مضاف اليه/ الْمَظلومِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى»

---

[۳۵] اصل آن «أَشَدُّ مِنَ المَوتِ طَلَبُ الحاجَةِ مِن غَيرِ أَهلِها.» حديثى از اَميرُ الْمُؤمِنينَ عَليٌّ عَلَيهِ السَّلامُ است.

[۳۶] براى دانش آموز: إن شرطيه هرگاه با «و» همراه شود به معناى اگرچه، جواب شرطش حذف مى شود. إِنْ(از اداة شرط) كُنْتَ(فعل شرط).

DaneshSad دانش صد